هو العلیم

# علت ثبوت احکام الهی و مبانی اخلاقی در شرایط مختلف زمانی و مکانی

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۲۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُباللَه مِن الشَّيطان الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَن الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبيناأبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنةعَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

همان طوری که قبلًا عرض شد بحث ما در جلسات قم در خدمت مخدّرات، مربوط به سلوک بانوان و برنامه‌ای است که آنها باید برای مسیر زندگی خود و رسیدن به مراتب کمال و به نتیجه رساندن استعدادهای خود باید به کار بگیرند، که همان طوری که عرض شد خدمت دوستان، در بسیاری از موارد ما مشاهده می‌کنیم که بین برنامه و دستوراتی که برای مردها هست و بین بانوان اختلاف است و این اختلاف بر اساس شاکله آنها است نه براساس یک مسئله اعتباری و من درآوردی و تحقّق آن در یک برهه و مقطعی بودن آن.

یک وقت من یک سخنرانی را می‌شنیدم که یک

شخص غیرمطّلع و بی‌سوادی مسئله ازدواج منقطع را یک مسئله سیاسی مطرح کرده بود که مسئله ازدواج منقطع یک قضیه‌ای بوده که در یک زمانی به مقتضای وضع و شرایط آن زمان، رسول خدا این را وضع کرد و قرار داد و بعد آن خلیفه ثانی عمر که آن را حذف کرد و از دین خارج نمود و حکم زنا را بر این بار کرد و صریحاً گفت که: متعتان کانتا محلّلتان فی زمن رسول الله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما[1]: دو متعه بودند که در زمان رسول خدا حلال بودند و من حرام کردم و حدّ جاری می‌کنم! حدّ بر زنا جاری می‌کنند دیگر و الّا بر نکاح که حد جاری نمی‌کنند من حدّ جاری می‌کنم، حدّ زنا. که در مقابل این مسئله امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمودند: لولم یحرّم عمر المتعّه لما زنا أحدٌ[2] در آن زمان اگر متعه و ازدواج موقّت را عمر حرام نمی‌کرد یک زنا انجام نمی‌شد.

خب این یک مسئله، مسئله شرعی است که البتّه

---

[1] ۱. مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۲۲۷.

[2] ۲. خلاصة الإیجاز، ص ۲۹: قال [علی] علیه السلام لو لا سبقنی به ابن الخطّاب فی المتعة مازَنی إلّا شقیٌ.

شرایط خاصّی دارد این طور نیست که به هر کیفیت و به هر جهت و به هر صورتی چنان چه من درباره این مسئله قبلًا صحبت کردم ولی صحبت در این است که این شخص نادان می‌گفت که این یک مسئله سیاسی است که در یک زمان، رسول خدا این را وارد در دین کرد و بعد ضرورتش برداشته شد و عمر آن را از دین خارج نمود! چقدر این حرف سخیف است و به دور از اطّلاع است و ورود در خطّ قرمز است. خب استبعادی هم ندارد، دیگر این دوره زمانه دیگر همه چیز قابل احتمال است.

وقتی که یک حکمی را رسول خدا این حکم را آورد دیگر با او سیاسی برخورد کردن کفر است. شرایط در زمان پیغمبر مگر با شرایط در زمان عمر و خلیفه ثانی فرق می‌کرد؟ چه فرقی می‌کرد؟ حالا بنشینیم با خودمان هی کتابها را ورق بزنیم که بتوانیم یک مطلب مزخرفی را بماسانیم؟! خب چه فرقی می‌کرد؟ هیچ تفاوتی نمی‌کرد. آدم همان آدم بود: صد و پنجاه سانت صد و هفتاد سانت دو متر، غذاها همان غذاها بود، زاد و ولدها همان قدر بود، هیچ تفاوتی نداشت و حتّی شاید شرایط هم بیشتر بود

پس بنابراین نباید انسان این طور دهان و زبان خودش را بدون کنترل دربیاورد و از روی نفهمی هر چه را که خواست بگوید. حساب و کتاب دارد. دین صاحب دارد. دین رسول خدا، صاحب دارد و صاحب آن حی است و چوب می‌زند، چوب می‌زند، چوبی که دردش بعد معلوم می‌شود.

مسئله‌ای که بنده خدمت دوستان بارها عرض کردم این است که احکامی که شارع مقدّس و خدای متعال برای هر کدام از دو طیف زن و مرد وضع کرده است این حکم از روی غرض و مرض نیست بلکه از روی مصلحت و تفکر واقعی نسبت به صلاح هر کدام از آن دو تا است. هر کدام از این دو تا یک حکم دارند، حکم اختصاص به خود دارند. مرد هیچ وقت بچّه نمی‌زاید حالا بگویید نه بچّه آوردن از مرد تخیلی است و خودش خواسته! نه اگر بخواهد می‌آید و می‌زاید. مرد که کارش بچّه زاییدن نیست. زن هم کارش کار مرد نیست هر کدام اینها جایگاه خودشان را دارند، هم از نقطه نظر سیستم ظاهری و جسمانی وهم ا زنقطه نظر سیستم روحی و نفسی هر

کدام برای خود شاکله خاصّی را دارند و بر اساس آن شاکله حرکت می‌کنند و اگر یکی از این دو جای خود را به دیگری بدهد به طور کلّی در اصل نظام تکوین خلل و نقص و انحراف ایجاد کرده است، انحراف ایجاد کرده است و این مسائل یک مسائل واقعی است یعنی مسائل حقیقی است و ما نمی‌توانیم این مسائل را مشروط به یک زمان خاصّی کنیم.

احکامی که رسول خدا آورده است این احکام مربوط به زمان خودش است ربطی به ما ندارد هزار و چهارصد سال گذشته! خب گذشته، بنده می‌گویم یک میلیون سال بگذرد، گذشت سال یعنی چه؟ یعنی یک واقعیتی که نه در اختیار بنده است نه در اختیار شما خورشید است برای خودش می‌گردد به من و شما چه مربوط است؟ چه ارتباطی به من دارد؟ بنده می‌نشینم می‌توانم ماه را نگه دارم نچرخد؟ سی روز دور زمین دور نزند؟ نه! دست من نیست. بنده می‌توانم صبح که از خواب بلند شدم خورشید را در همان افق نگه دارم؟ دست من نیست. خورشید بلند می‌شود خودش می‌آید بالا و می‌رسد به زوال و بعد هم می‌رسد به عصر و مغرب و بعد هم دوباره همین

سیر تکرار می‌شود. بنده می‌توانم کهکشانها و این حرکت افلاک را نگه دارم؟ اینها هیچ کدام ارتباط به من ندارد. ۱۴۰۰ سال این طوری گذشت به من چه مربوط است؟ به شما چه مربوط است؟ چه اتّفاق افتاده است که حالا باید مسئله جور دیگری مطرح شود؟ چه اتّفاق افتاده است؟ بنده که این مسئله را بارها خدمت رفقا عرض کردم. چه واقعه‌ای اتّفاق افتاده که در این واقعه احکامی که در آن زمان آمده چطور این که امروزه این نفهمها می‌گویند این مربوط به خود آن زمان است و مربوط به این زمان نیست؟ چه اتفاقی افتاده؟ چه قضیه‌ای اتفاق افتاده است؟ آیا فهم مردم بالاتر رفته است؟ فهمشان؟ ادبیات مردم بالاتر رفته است؟ فرهنگ مردم بالاتر رفته است؟ واللَه که هزار مرتبه پایین‌تر آمده است. واللَه قسم می‌خورم هزار بار پایین‌تر آمده است.

یک نمونه مثال می‌زنم آن شعرایی که حالا من به ایرانی کار ندارمسراغ شعرای عرب می‌رویم کدام یک از این شعرایی که در این سنه‌ها و سده‌های اخیر در میان اقوام و قبایل عرب و ممالک عرب آمدند

اشعارشان به بلاغت و ادبیات همان اشعار جاهلیت و شعرای زمان قبل از اسلام می‌رسد؟ ابداً! یک دهم آن هم نیست. شعرایی که در این سده‌های اخیر آمدند تا الآن، از نقطه نظر ادب و از نقطه نظر بلاغت به گرد آنهایی که ۱۴۰۰ سال پیش [بودند] هم نمی‌رسند نه این که نزدیک هستند یا دور هستند به گرد آنها نمی‌رسند. خب این از چه؟ این از ادبیاتشان. واقعاً وقتی که یک قصیده عربی را که در همان زمانهای سابق، مربوط به فرزدق، مربوط به امرءالقیس، مربوط به متنبّی، مربوط به لبید و سایر شعرا در همان زمان هست، مربوط به قیس بن عامر همین مجنون، لیلی و مجنون، قیس بن عامر است، یکی از این قصاید را انسان مطالعه می‌کند انگشت حیرت به دندان میگیرد که چقدر باید یک شخص در فضای ادبیات و آسمان فرهنگ ادب و بلاغت این قدر باید در جولان و پرواز باشد که بتواند دقیق‌ترین، ظریف ترین، عمیق‌ترین استعارات را در فضای ادبی به کار ببرد.

کدام یک از شعرای فعلی همین سده اخیر در ممالک عرب توانستند به یکی از قصاید قیس بن

عامر یا لبید یا فرزدق و امرء القیس برسند؟ همین طور حالا بیاییم در همین شعرای خودمان، همین شعرایی که در مملکت ایران زمین، بله! فرهنگ به قول امروزی‌ها چند هزار ساله ایران زمین وجود دارد بیاییم در این جا نگاه کنیم این فقط یک شعرش را بنده می‌گویم کدام یک از شعرایی که در این زمانهای اخیر آمدند توانستند به پای شاعر نامدار، حافظ شیرازی برسند؟ اصلًا قابل مقایسه است؟ خنده دار است. حافظ مال کی بود؟ هفتصد سال پیش بود. کدام یک از اینها توانستند از نظر شعری و ادبی به پای سعدی شیراز برسند؟ ابداً ابداً. کدام یک از اینها توانستند به پای فریدالدّین عطّار نیشابوری برسند؟ آن عارف نامدار، یک منطق الطّیر بیایند بگویند. یک لسان الغیب را بیایند بگویند؟ کدام یک از این شعرای قرن اخیر، قرن اتم اتم اتم، قرن کشف این نیروهای نهفته طبیعت و آثار مخفی مادّه به دست مغرب زمین که این قدر به خود می‌بالند و می‌نازند که حالا خدمت آنها هم می‌رسیم! کدام یک از این افراد توانستند به پای حضرت مولانا جلال الدّین محمّد

بلخی صاحب کتاب نفیس و کیمیای سعادت" مثنوی" برسند؟ کدامشان؟ خب الآن هستند دیگر. الآن هم خیلی از ایرانیها چه در ایران چه در خارج از ایران شعر می‌گویند و خودشان را اهل ادبیات می‌دانند و چه می‌گویند وقتی آدم نگاه به شعر اینها و نگاه به شعر حضرت مولانا می‌کند چه در آن چه که در دیوان شمس ایشان انشاد فرموده، رضوان‌اللَه علیه، و چه نسبت به آن چه که در مثنوی افاضه نموده است اصلًا مثل فرض کنید که خواندن روزنامه است به حساب گلستان سعدی یک روزنامه روزنامه روزنامه.

گلستان را شما بگذارید جلویتان و بعد یک روزنامه را هم بردارید بگذارید، تفاوت را می‌فهمید، اینها که مدّعی هستند، اینهایی که ادّعای ادب دارند، ادّعای فرهنگ دارند، ادّعای بلاغت دارند، کجا می‌توانند به آن جا برسند؟ کجا توانسته یک شاعر عرب شعرش به پای ابن فارض مصری برسد که در هفتصد سال پیش در آن جا زندگی می‌کرده؟ اصلًا قابل مقایسه نیست. همین ایرانی‌ها! شما نگاه کنید حتّی شعرایی که قبلًا بودند، شعرایی که مربوط به

فرهنگ اسلام و عرفانی، نیست تاریخ گفتند مثل فردوسی، خب فردوسی از شعرای بسیار معروف است دیگر که در همان زمان، درعهد غزنوی زندگی می‌کرده و مسلمان بوده و شیعه بوده و شیعه هم بوده، برداشته یک کتاب نوشته به این کلفتی و به این طول، راجع به جنگهای اسفندیار و رستم و از این چیزهایی که صد من یک غاز هم ارزش ندارد، برداشته نوشته، الآن هم دارند با چه چاپهایی چاپ می‌کنند؟ یعنی چه؟ گرچه خودش در اواخر عمر در یک کتابچه شعری که مربوط به ظاهراً شیرین وفرهاد است در آن جا توبه کرده است از نوشتن شاهنامه و اظهار ندامت و پشیمانی کرده که ما عمرمان را صرف کردیم بیخود و در همین چرت و پرتها و داستانها و تخیلات و ....، من آنم که رستم بُوَد پهلوان و از این مسائلی که عرض کردم صد من یک غاز هم ارزش ندارد. بله!! حالا جای گفتن آن هم نیست! ولی شما نگاه کنید به آن روحیه حماسی و پرداختن به ریزه کاریها و ظرافتهایی که وجود دارد خب از این نظر واقعاً فردوسی دارای نبوغ شعری بوده در این که

انسان نمی‌تواند شک کند یا مثلًا فرض کنید که شعرای ایران مثل نظامی گنجوی خب اینها کم نبودند افرادی که در آن زمانها بودند و بسیاری از اینها بلکه می‌توانیم بگوییم که اکثر قریب به اتّفاق آنها به واسطه تأثّر از فرهنگ اسلام بوده است که به این افکار نغز و اشعار پرمغز توانستد دسترسی پیدا کنند.

مولانا اگر شما اسلام و تشیع را از او بگیرید چه در مثنوی او پیدا می‌شود؟ حافظ را اگر شما عرفان را بگیرید چه پیدا می‌شود؟ سعدی که خود می‌بالید بر این که یک عالم اسلامی است چه پیدا می‌شود؟ چه پیدا می‌شود؟

می‌گویند یک شب شعرا جمع شده بودند در تقریبا شصت یا هفتاد سال پیش مجمع الشّعرایی بود در شیراز، در ساختمانی که در همان باغ ارم شیراز است و شبها، آن جا هم زمستان بود و بخاری داشتند و هیزم و [در] بخاری ایشان هیزم بود و هر کسی شعر خودش را می‌آورد و شروع می‌کردند به خواندن و اینها، در این موقع قرار بر این شد که بین شعر خود و بین اشعار شیخ اجل یک مقایسه‌ای کنند و ببینند که چقدر اشعار آنها به اشعار دیوان غزلیات

و قصائد سعدی نزدیک است؟! یکی از آنها همین طور دیوان بوستان سعدی را دست می‌گیرد و تفّألی می‌زند، همین‌طوری، این غزل می‌آید که غزل در ابتدایش چه هست؟

یک امشبم خوش است چو با شاهد شکرم *** گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

تا می‌آید به این بیت می‌رسد که:

ببند یک نفس ای آسمان دریچه صبح *** بر آفتاب که امشب خوش است با قمرم

[به] این شعر که می‌رسند می‌گویند همه آنها دیوانشان را برمی‌دارند می‌ریزند در آن بخاری هیزمی‌که [وجود] داشته. گفتند با وجود این کتاب اصلًا ما دیگر نباید عرض اندام کنیم. این مطالب را که خدمت شما عرض می‌کنم نمی‌خواهم تاریخ بگویم، قصد دارم. تا این که بدانید این مطالبی که امروزه مطرح می‌شود تا چقدر سخیف و بی پایه و بی بنّه و اصل و بنیان است. کار کارِ خدای متعال است کار کارِ خدای متعال است. بخواهد این ذوق را در آن زمان می‌آورد بخواهد این ذوق را در این زمان می‌آورد، اینطور نیست که حالا ۱۴۰۰ سال گذشته، الآن هر کسی از شکم مادر متولّد می‌شود باید یک حافظ شیراز بلکه رو دستش باشد! نخیر! هزاران هزار لات در می‌آیند که اصلًا به یک سنّار هم

ارزش ندارند. ارزش ندارند.

از نقطه نظر قدرت و توان آیا افرادی که در آن زمان بودند در ۱۴۰۰ سال پیش توان بدنی آنها بیشتر بود یا این پفک نمکی‌هایی که بعد از این ۱۴۰۰ سال آمدند؟ کدام توانشان بیشتر است؟ مردم آن زمان توانشان بیشتر بود یا این زمان؟ این که اصلًا جای شبهه نیست که آن قدرت و توان جسمی در آن زمان با آن چه را که ما در تاریخ دیدیم با این که امروزه مشاهده می‌کنیم قابل مقایسه نیست. اصلًا قابل مقایسه نیست. از نقطه نظر تفکر و عقلانّیت و علمیت، از نقطه نظر علم افرادی که در آن زمان بودند قویترند یا این زمان؟ این را می‌توانیم بگوییم که چرا [ (بله)] بعضی از افرادآن هم نه همه بعضی از افراد در این سده‌های اخیر از قدرت علمی برتر و بالاتری نسبت به آن چه که قبلًا بودند برخوردار بودند. ولی این چنددرصد مردم است؟ شما به اندازه تعداد انگشتان دست هم نمی‌توانید اینها را به حساب بیاورید. [و] از نقطه نظر عقلی و بسیاری از بزرگان ما از نقطه نظر علمی‌و عقلی مربوط به همان زمانهای گذشته بودند و ما هنوز که هنوز است در درسهای

خود از کتابهای آنها استفاده می‌کنیم. بوعلی کجا این موقع دیگر پیدا می‌شود؟ فارابی این موقع کجا پیدا می‌شود و امثال ذلک؟!! از نبوغ علمی‌آنها ما الآن داریم استفاده می‌کنیم.

از نقطه نظر فرهنگ آیا فرهنگ و ادب افراد آن زمان بالاتر بوده یا الآن؟ آن موقع بالاتر بوده یا الآن؟ احترام به حقوق خانواده در آن زمان در زمان جاهلی بالاتر بوده یا آن چه را که ما الآن مشاهده می‌کنیم؟ مطالبی که نمی‌شود بر زبان آورد! برزبان آورد. اقلّاً آن موقع اینها نبوده و آن زمان موبایل نداشتند. آن زمان دیگر اینترنت نداشتند. خیلی ما ایراد بگیریم به عرب جاهلی در آن زمان، خیلی بخواهیم ایراد بگیریم این بوده که می‌آمدند در دور کعبه و زن و مرد فرض کنید که لخت این اعمال را به جا می‌آورند. خب اگر زن و مرد عدّه‌ای می‌آمدند آن جا لخت اعمال به جا می‌آوردند الآن که بعد از ۱۴۰۰ سال لخت سیصدتا، سیصد تا در خیابانهای آلمان و فرانسه دارند رژه می‌روند. اینها برای چه دیگر این کارها را انجام می‌دهند؟ اعتراض داریم! اعتراض به

چه داریم؟ تو شلوارت را برای اعتراضت در می‌آوری؟ مگر با شلوار درآوردن اعتراضت انجام می‌شود؟ خواسته و طلب تو مگر برآورده می‌شود؟ یعنی فرهنگ حیوانی! واللَه از حیوانی بدتر است! می‌گویند بسیاری از حیوانات اینها مسائل خصوصی را در ملأ انجام نمی‌دهند! خیلی از حیوانات ما داریم. همه که خوک نیستند. شما نگاه کنید، یک مرد سی ساله یک مرد چهل ساله یک زن سی یا چهل ساله در جلوی چشم بچّه پنج ساله به این کیفیت در خیابان برود که چی؟ ما فلان حقّمان را می‌خواهیم. شما اسم این را چه می‌گذارید؟ این انسان است؟ از کره ماه که نیامده در همین قرن به دنیا آمده. سی سال پیش به دنیا آمده و بیست سال پیش به دنیا آمده، نه از کره ماه افتاده نه از سیاره‌عطارد و مریخ افتاده، در همین زمین. در بهترین فرهنگهایی که خودشان دارند می‌گویند، در بهترین فضاهایی که خودشان دارند می‌گویند از نظر آزادی و فلان و این چیزها. خب چه جواب دارند بدهند؟ چه جواب داریم بدهیم؟ اعتراض داریم! چرا شلوارت را برای اعتراضت در می‌آوری؟

آن وقت ما ایراد می‌گیریم به زنهای جاهلی که بلند می‌شوند می‌آیند دور کعبه و اینها عبادت می‌کنند. صد رحمت به آنها که اقلًا دیگر بیرون کعبه درنمی‌آورند، آن هم به عنوان یک فرهنگ این را انجام می‌دهد گرچه فرهنگ، فرهنگ غلط است. می‌گویند ما در لباسی که در آن لباس گناه کردیم نمی‌توانیم در آن لباس وارد مسجدالحرام شویم باید لباسمان را دربیاوریم بدون آن. این انسان فکر می‌کند می‌بیند یک جایگاهی برای آن می‌تواند درست بکند گرچه غلط است مثل درست کردن ابرو و کورکردن چشم می‌ماند ولی در عالم خودش تصوّر می‌کند کار درستی دارد انجام می‌دهد. خودش وارد یک مکان مقدّس شده. می‌گوید من به خودم که نگاه می‌کنم می‌بینم من همین طور بودم که از مادر متولّد شدم این من همین هستم پس ایرادی ندارد. آن چه که در این جا ایراد دارد واردکردن چیزهایی است خارج از خودم که من در آن‌ها گناه انجام دادم، خلاف کردم معصیت خدا را کردم و با آن لباس نمی‌توانم وارد شوم مگر ما در روایات هم نداریم؟ مگر در روایات

نداریم با لباس سفید نماز بخوانید؟ در لباسی که در آن لباس معصیت نشده است. در بعضی از دستورات، حتّی دستورات سلوکی این است که سالک وقتی می‌خواهد بخوابد با لباسی بخوابد که در آن لباس معصیت نشده در آن لباس دروغ نگفته. در آن لباس معامله‌حرام انجام نداده. در آن لباس تهمت نزده آن لباس را به تن کند و بعد بخوابد حتّی بالاتر از این هم داریم که در بعضی از اوقات البتّه نه همیشه که یک چیزهای خاص است و الآن جای گفتن آن نیست. حتّی در لباسی بخوابد که تا به حال با آن لباس نخوابیده، حتی تا این حد مسئله است. خب حالا این مطالب خودش را دارد.

این شخصی که الآن دارد می‌آید عاریتاً طواف می‌کند آن هم بر همین فکر است. نمی‌خواهد بیاید در معرض قرار بدهد. دارد می‌گوید من در این مکان مقدّس که آمدم در این فضای مقدّس که آمدم باید با طهارت بیایم، باید بدون گناه بیایم، این یک دوّم بالاتر از این فکر می‌کند، می‌گوید این جا جایی است که همه تعلّقات باید در این جا، ما مثلًا نمی‌گوییم که بایستی حاجی فقط دو تا حوله بیاندازد. انگشتر

تزیینی نباید دست کند. حتّی ما در آن جا عمامه، عمامه بهترین چیز دیگر، عمامه‌ای که رسول خدا می‌فرماید، عمامه تیجان ملائکه است و لباس ملائکه است و تاج ملائکه است، این عمامه تاج ملائکه باید برداشته شود. چرا؟ چون به همین اندازه انسان از بقیه افراد متمایز می‌شود. آن جا تمایز نیست، تمایز نیست. عمامه دیگر، عمامه، خود عمامه، اینها مراتب دارد دیگر.

**الآن بخاطر این که عمامه به هم نخورد! این همه ما روایت داریم کسی که نماز می‌خواند باید تحت الحنک بیاندازد. حتّی داریم. مَن تعمَّمَ ولَم یتَحَنَّک فأصابَهُ داءٌ لا دواء له فَلَا یلُومَنَّ إلّا نَفسَهُ**[1] **کسی که نماز می‌خواند و عمامه دارد و تحت الحنک نیاندازد، اگر دائی به او رسید و خلاصه مسئله ناگواری متوجّه او شد، خودش را ملامت کند. همه ما این را می‌گوییم، همه ما در کتابهایمان هم می‌نویسیم اما جلوی تلویزیون و دوربین تحت الحنک نمی‌اندازیم! این مال چیست؟ پس معلوم است برای شخصیت است دیگر، خودت در کتابت**

---

[1] الکافی، ج ٦، ص ٤٦٠.

**می‌گویی، خودت داری در کتابت می‌گویی این مسئله را! پس چرا عمل نمی‌کنی؟ تیپش به هم می‌خورد؟ این است دیگر! تیپش به هم می‌خورد دیگر. پس به مردم داریم دروغ می‌گوییم**

این عمامه را می‌گویند موقعی که می‌خواهی لبیک بگویی باید برداری. هیچی! باید برداری. سر برهنه هر چه می‌خواهد باشد. زن چه کار کند؟! زن باید صورت خود را بپوشاند، از نامحرم باید بپوشاند صورت خود را. وجه و کفین مستثنی است این را از بنده سؤال کردند و اخیراً یک شبهه هم پیش آمده که بنده تصحیح کردم. وجه و کفین مستثنی است. صورت و دو تا کف، کف یعنی تا این جا این مستثنی است. شارع در اسلام این را قرار داده است برای این که زن بتواند کارش را انجام بدهد، فرض کنید که می‌خواهد دست بچّه را بگیرد مثلًا زنبیلی می‌خواهد بردارد چرخی را می‌خواهد بردارد، این دستش را بگیرد خب حالا بعضی فرض کنید که از این چیزها می‌پوشند، ولی این استثنا در کجاست؟ این را باید رفقا بدانند، درجایی که مرد نامحرم در آن جا نگاه نکند اما اگر در جایی قرار بگیرد که مرد نگاه کند

نباید صورت خود را در معرض قرار بدهد، حرام است یا باید تمام پوشیه بزند یا فقط یک بنایی که بتواند چشمش را اگر ناراحت است نمی‌تواند و خب اگر هم به هیچ وجه نمی‌تواند فرض کنید که نفس او برای او ممکن است یک ضیقی برایش پیدا شود می‌تواند به نحوی خودش را محفوظ کند که از دید مخفی باشد. این که بخواهد در جلوی مردم حرکت کند و مردم او را ببینند این صحیح نیست و نباید این کار را بکند.

بله اگر در جایی باشد که اطمینان داشته باشد ولو این که مردها هستند نگاه نمی‌کنند هر کسی سرش به کار خودش است آن جا اشکال ندارد. می‌تواند گردی صورتش هم پیدا باشد، درآن جا ایراد ندارد یا این که فرض کنید که شب از منزلش می‌آید بیرون، در فلان خیابان با شوهرش دارد حرکت می‌کند مردی پیدا نمی‌شود حالا درآن موقع شب و اینها، حالا چه اشکال دارد که صورت پیدا باشد؟ ایراد ندارد. در هر جا که دوربین نگذاشتند حالا من نمی‌دانم اطلاعم مربوط به قدیم است. یا این که

فرض کنید که به طور کلّی این احتمال منتفی باشد، نه! اشکال ندارد. پس این قضیه و همین طور نسبت به مرد.

یکی از مسائلی که الآن هست این است که می‌گویند مرد می‌تواند بدن خود را نپوشاند، غلط است حرام است. چه کسی گفته است؟ کدام پیغمبری آمده و گفته که مرد می‌تواند فرض کنید که بدن خود را نمایان کند؟ این که هست مثل همان است یعنی اگر مرد در یک موقعیتی قرار گرفت و احساس کرد که نامحرمی او را نمی‌بیند اشکال ندارد که حالا بدن خودش را مقداری، نه در همین حدّ زیاد که حالا پوشش هم نداشته باشد نداشته باشد اشکال ندارد ولی اگر این احتمال را بدهد که نامحرمی ممکن است چشمش بیافتد حرام است فرق نمی‌کند. مثل زن تفاوتی از این نقطه نظر ندارد. هیچ فرقی از این مسئله ندارد.

حالا در موقع حج می‌گویند این زن با این خصوصیتی که دارد باید صورت خود را نپوشاند گرچه احتمال می‌دهد مرد او را ببیند، این خیلی عجیب است! گرچه احتمال می‌دهد، مسجدالحرام،

این مسجدالحرامی که این همه جمعیت است، این همه مرد است، البتّه لازم نیست که سرش را هم این جوری نگه دارد، نه سرش را پایین می‌اندازد حالا نگفته که کسی روی چهارپایه بایستد و اعلان عمومی بدهد! نه، فرض کیند که همین چادر سفید را دارد و بعد. الآن ما مشاهده می‌کنیم می‌بینیم بعضی از این مقدّسها که کاسه‌داغتر از آش هستند و دین خدا را بهتر از خود خدا و ائمّه فهمیدند! اینها غیرتی می‌شوند یا شوهر غیرتی می‌شود یا خود آن خانم نمی‌خواهد به این تکلیف الهی عمل کند می‌خواهد بیاید از خودشقاطی کند، قاطی کند، ممزوج کند، خلط کند و این مسئله‌ای است که ما باید به آن فکر کنیم.

می‌دانید یعنی چه؟ خدا وقتی که می‌گوید زن باید در وقت احرام صورت خود را باز نگه دارد یعنی چه؟ یعنی هم خودش، هم مردش، شوهرش غیرت را باید بگذارد کنار، این غیرت در این جا مقابله با خواست خدا و تکلیف است نه این که در این جا یک امر ممدوح و پسندیده است. امر پسندیده و

ممدوح در جایی است که منطبق با خواست پروردگار باشد. وقتی که زن صورت خودش را .... نمی‌دانم در کدام صحبت بود؟ در بعضی از همین شبها بود در ماه رمضان بود یا نمی‌دانم در بعضی از ایام راجع به این قضیه صحبت کردم که در داستان کربلا و حرکت اسرا که چطور اسرا و ذراری رسول خدا با چهره‌های باز در مجالس ابن زیاد و یزید آمدند و افراد آنها را می‌دیدند، می‌دیدند. خب مسئول اینها که بود؟ مگر امام حسین نبود؟ چرا راضی شد؟ چرا راضی شد؟ پس معلوم می‌شود جریان کربلا حج بوده است.

مسئول اینها بعد از امام حسین که بود؟ امام سجّاد بود؟ چرا راضی شد؟ مگر امام نیست؟ مگر نمی‌داند عمّه او حضرت زینب است؟ مگر نمی‌داند این خواهرش فاطمه بنت الحسین که می گفتند در جزیره العرب به زیبایی او نبوده! همان که شب عاشورا حضرت او را به عقد برادر زاده‌شان، پسر امام حسن، درآوردند که از نسل امام حسن فقط از این دختر نسل ادامه پیدا کرد و خود فرزند امام حسن، شوهر فاطمه بنت الحسین در روز عاشورا جزو کشته

شده‌ها افتاده بود، یعنی این قدر زخم برداشته بود گفتند مرده، فوت کرده، وقتی آمدند که سر شهدا را جدا کنند و بر سر نیزه کنند و اینها، نگاه کردند دیدند نفس دارد می‌کشد، نفس دارد می‌کشد. یک مرتبه خبر به ابن سعد دادند که الآن این دارد نفس می‌کشد گفتند آن را هم تمام کنید، مسئله را تمام کنید. در آن جا خب خواست خدا است دیگر خب خواست خدا است.

بعضی از افرادی که از ناحیه مادر جزو قبیله همین حضرت حسن بن حسن که به او حسن مثنّی می‌گفتند جزو او بودند آمدند شفاعت کردند به عمر سعد گفتند این که چیزی نیست تو که زدی همه کار را تمام کردی آخر این چیز ندارد دیگر ول کن. حالا مرد مرد برمی‌داریم می‌بریم در کوفه و در راه مرد خب حالا بالاخره تو کارت را انجام دادی لذا عمر سعد هم قبول کرد و سرش را جدا نکردند و آورند در کوفه و خداوند او را شفا داد و بعد در مدینه رفت و بعد هم با همین عیالش که دختر عمویش بود، دختر امام حسین بود دیگر در آن جا به اصطلاح

عروسی و اینها بکنند، عقد خوانده بودند شب عاشورا، این که می‌گویند که حضرت قاسم داماد و اینها، نه! درست نیست اصل ندارد. از این نحو بوده است.

افراد در مجلس یزید می‌دیدند. یک نفر آمده بود و وقتی که چشمش افتاد به فاطمه خب اگر فاطمه بنت الحسین پوشیه داشت از پوشیه چشم او چطوری دیده؟ چشم او مگر میکروسکوپ است؟ ذرّه‌بین است که ببیند؟ این را می‌بیند و به یزید می‌گوید که این کنیز را به من بده که آن جریان که شنیدید پیش می‌آید و یزید این کار را نمی‌کند. حضرت زینب ممانعت می‌کنند و نمی‌گذارند این کار را بکنند. خب تا نمی‌دیدند که خب این حرفها را نمی‌زدند. خب تا نمی‌دیدند از آن زیبایی حضرت زینب که در کتابها نقل نمی‌کردند لابد دیدند در آن مجلس یزید و ابن زیاد، با این وضع بوده. مسئول که بوده؟ مسئول امام سجّاد بوده. امام معصوم بوده. یعنی چه؟ یعنی در قبال رضای خدا همه چیز را ما کنار می‌گذاریم. غیرتی که در مقابل خدا بایستد آن غیرت نیست آن کفر است آن أنانیت است، آن

فرعونیت است، غیرت باید باشد در مسیر خواست پروردگار نه این که انسان اضافه بر خودش کم و زیاد کند.

حالا بعضی از این زنها می‌آیند از این کلاهها که می‌آورند جلو یک چیزی می‌گذارند جلو پیدا نباشد! این حج فایده ندارد. این حج فایده ندارد یعنی طواف که انجام می‌دهد چیزی به او نمی‌دهند. سعی که انجام می‌دهد چیزی به او نمی‌دهند. نمی‌دهند، نمی‌دهند، چرا نمی‌دهند؟ چون خدا گفته که این جا که می‌آیی. باید تنها بیایی، تنها باید بیایی. به توچه که آن مرد دارد نگاه می‌کند؟ به تو چه ربطی دارد؟ آن بنده من است الآن دارد کار غلط می‌کند، کار اشتباه می‌کند تو چرا باید ذهن خودت را متوجّه آن بکنی؟ تو ذهنت را باید متوجّه من کنی آن نگاه می‌کند، می‌کند. نمی‌کند، نمی‌کند. به شوهر می‌گویند تو به چه حقّی زن خودت را می‌گویی که صورتش را کسی نبیند برای چه؟ اگر غیرت داری برو غیرت خود را جاهای دیگر مصرف کن که نمی‌کنی! حالا این جا غیرتت گرفته است؟ باید زن

صورت خود را باز کند. اینها چیست؟ اینها خب همه روی حساب و کتاب است دیگر.

آن زنی که در زمان جاهلی می‌آید و به دور کعبه عریان می‌گردد آن می‌خواهد از این، این که بنده عرض می‌کنم از پیش خودم نمی‌گویم نمی‌خواهم تأویل و توجیه کنم، افکار اینها این طور بوده. در آیات قرآن هم داریم وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيةً الأنفال، ۳۵ عریان، نمازشان عریان دور کعبه گشتن بود ولی فلسفه او همین بود که می‌گفتند که ما باید از همه تعیّنات بیرون بیاییم، از همه تعلقات بیرون بیاییم و چیزی نداشته باشیم، حجابی بین خود و بین خدا نباید قرار بدهیم. تفکر، تفکر صحیح است ولی مصداق غلط است. مصداق غلط است. خدا هم اندازه دارد حساب دارد تکلیفش حساب دارد. به زن که گفته که چهره‌ات را باید باز کنی نگفته که تا پایت هر چه هست دربیاوری خب می‌توانست بگوید، حساب دارد. فقط صورت و نه جای دیگر، هر چیز در جای خودش و هر تکلیف باید در جای خودش قرار بگیرد.

شما الآن نگاه کنید از نظر فرهنگی افرادی که الآن

هستند به چه انحطاط فرهنگی میرسند؟ به چه انحطاط! از نقطه نظر غیرت و ورود در حریم خانواده؟!! در زمان سابق ایرادی که بر پادشاهان و سلاطین گرفته می‌شد این بود که در خود ایران، به زور می‌آمدند در زمان خسروشیرین و ساسانیان و امثال ذلک، زنها را یا فرض کنید که دختران زیبا را از این طرف و آن طرف جمع آوری می‌کردند و به حرمسرای حضرت سلطان در آن جا می‌بردند. این چیزی است که ما در تاریخ، آن موقع می‌خواندیم و در تاریخ موجود است. این کار زشت و ناپسندی بود که از حکام ظلم نسبت به افراد جاری بود. شما الآن نگاه کنید طرف اصلًا خودش بلند می‌شود می‌رود. خودش اصلًا بلند می‌شود زندگی خودش را رها می‌کند، خودش بلند می‌شود می‌رود خیانت می‌کند. خودش همه‌اش در صدد این است که پا از حدود و مرزهای عفّت بیرون بگذارد و به سیر و تماشا و مسائل دیگر بپردازد. این همه فسادها!!

بنده در همین وصیت‌نامه امیرالمؤمنین که الآن مشغول هستم و اگر خداوند توفیق بدهد عن‌قریب

دیگر شاید تمام شود، در آن جا در مقدّمه آوردم و در خود وصیت‌نامه حضرت که بعداً خواهد آمد در آن جا هم توضیح خواهم داد یکی از اشکالاتی که می‌گیرند بر این وصیت‌نامه این است که حضرت فرمودند:

**و إن استطعت أن لا یعرفن غیرک فافعل، اگر می‌توانی کاری کنی که زنت غیر از خودت کسی را نشناسد انجام بده، اگر می‌توانی. خب یعنی چه؟ در این زمان می‌توانی یعنی چه؟ یعنی زن را بکن در گونی آن هم در اتاق، در را هم قفل کنیم، در حیاط را هم قفل کنیم، بلند شویم برویم بیرون تا برگردیم؟ یعنی چه؟ این حرفها چیست؟ این مسائل چیست؟ بنده در آن جا گفتم اتّفاقاً این کلام مال الآن است. مال همین الآن است. امروز است که این معجزه امیرالمؤمنین روشن می‌شود و معلوم می‌شود برای ورود در انحراف و از بین رفتن حریم‌ها و خروج از مرز عفّت فقط نماز نخواندن کافی نیست! فقط التزام به دین نداشتن کافی نیست، نه! حتّی نماز خوانش هم در معرض این وسوسه‌ها می‌تواند واقع شود، نماز شب خوانش هم می‌تواند واقع بشود که شده است. این حرفها نیست. شیطان شیطان است و**

**دست بالای ما را دارد. هر چه ما قوی باشیم، شیطان دست بالا را دارد. خدا می‌دانسته که چه خلق کرده؟ چه استعدادها و چه خصوصیاتی در او قرار داده است ولی برای رشد او و برای مانعیت او و برای حفظ او قانون گذاشته است. خب عزیزم قانون راعمل کن. امیرالمؤمنین قانون دارد به تو میدهد.**

بنده در اهواز گفتم در آن سخنرانی که در اهواز خدمت رفقا و دوستان که خانمها هم بودند عرض کردم وقتی یک مرد تلفن می‌کند به منزل برای چه زن باید صحبت کند با مرد؟ برای چه؟ مرد با مرد کار دارد با شوهر شما کار دارد برای چه شما جواب می‌دهی؟ نه نیستند، گوشی را می‌گذاری زمین، تمام شد. خب حالا ببینم صبر کنید یک تماس بگیرم این حرفها چیست؟ مگر با شما کار دارد؟ با شوهر شما کار دارد. با شوهر کار دارد با شما کار ندارد. وقتی شما می‌توانید با مرد بروید اتّفاقاً در امروز بنده قصدم این بود که راجع به خروج زن از منزل صحبت کنم که اصلًا به طور کلّی صحبت ما رفت در یک وادی دیگر و ان‌شاءاللَه در جلسه آینده این مطالب را دسته بندی شده یکی‌یکی آن چه را که باید خانمها رعایت

کنند و در مقابل هم اشاره می‌کنیم به آن چه که مردها باید به آن ترتیب اثر بدهند. اگر زن می‌تواند با مرد بیرون برود و آن جنسی را که می‌خواهد بخرد و مورد نیاز است مرد سؤال کند چرا نباید این کار را بکند؟ چرا؟ چرا باید یک مردی این قدر بی غیرت باشد که اجازه بدهد زنش بلند شود با مردهای دیگر در سبزی پرتقالی و خیاطی و بازار و پارچه اینها بخواهد صحبت کند؟ چرا؟ آخر این غیرتی را که عرض می‌کنم چرا نباید در این جا به کار ببرد؟ اینجا به کار نمی‌برد آن وقت مکه می‌رود غیرتش را به کار می‌گیرد که بپوشان. خب بی غیرت! هزار نفر دارند به زن تو نگاه می‌کنند، دارند با زن تو صحبت می‌کنند یعنی چه؟ پس این غیرت مال کجاست؟

آن حضرت زینبی که در مجلس ابن زیاد و یزید همه او را دیدند، در طول سفر کربلا چادرش را مردها ندیدند، جوانان حرم می‌آمدند دور آن کجاوهی حضرت زینب را می‌گرفتند، حضرت ابالفضل، برادرها و حضرت علی اکبر و این جوانهایی که بودند قبل از شهادت و حضرت زینب وقتی سوار می‌شدند بعد خودشان سوار اسبهای

خودشان می‌شدند این طوری بودند. کی صحبت حضرت زینب را در مدینه مردی شنید؟ کی شنید؟ کجا ما داریم می‌رویم؟ به چه راهی داریم می‌رویم؟ این ره که ما داریم می‌رویم به ترکستان است. نتیجه آن هم این چیزهایی است که ما داریم مشاهده می‌کنیم. تا حدودی را هم ما اطّلاع داریم، اطّلاع داریم. کجا یک همچنین مسئله‌ای بوده است؟!!

آن وقت همین افراد می‌آیند می‌گویند که خب آقا ما کار داریم، آقا ما درس داریم. آقا ما شب دیر می‌آییم خانه. خب نیم ساعت زودتر بیا خانه. نیم ساعت زودتر بیا. تو نباید این قدر برای زنت ارزش قائل باشی؟ برای کارهایش، برای لوازمش، برای ضروریات او ارزش قائل شوی؟!! یا این که نه! سست می‌گیریم، ترتیب اثر نمی‌دهیم. مسئله را سست می‌گیریم. خب تکلیف چیست؟ شیطان هم ایستاده شیطان هم ایستاده. فبعزّتک، قسم خورده به عزّت خدا، نگفته که من اینها را منحرف می‌کنم. قسم جلاله خورده و این را به شما بگویم از همه افراد از من و شما گرفته تا بقیه آن کسی که به قسمس

پایبندتر است، همین حضرت شیطان است. از همه ما پایبندتر است. ایستاده روی قسمش تکان هم نمی‌خورد!: قالَ فَبِعِزَّتِك لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ص، ۸۲ قسم به عزّت تو سراغ تک تک اینها می‌روم از کوچک تا بزرگ تا پیغمبرش گرفته می‌روم. سراغ حضرت یوسف هم رفت ولی موفق نشد لولا أن رءَا برهان ربّه، ولی موفّق نشد.

لأغوينهم أجمعين، می‌روم همچنین در آن زوایای قلب، هان، آن نکات، هر کسی برای خودش یک نکات ضعفی دارد، یک نقاط ضعفی دارد، خوب بلد هستم، آن نقاط ضعف ...، عجیب است! ببین حرف یعنی چه؟!! یعنی شیطان قدرتی دارد که می‌تواند به تمام زوایای وجود ما رسوخ کند. این قدرت را که به او داده است؟ من، شما، شما، تمام، تک تک اینها، چنان پرونده ما را می‌داند از نفوس ما که هزار ام آر آی نمی‌تواند به گرد شیطان برسد. ام آر ای می‌گویند خیلی دقیق است، می‌آید حتّی از سلولهایی که می‌خواهند رشد کنند، سلول خاطی سرطانی، از دستگاه ام آر آی این شیطان دقیقتر است. از آن اشعه ایکس هم دقیقتر است که می‌رود

برمی‌دارد، چنان دقیق است، این قدرت عجیب است! این قدرت عجیب است! آقا آدم نماز می‌خواند می‌بیند یک جای آن ایراد داشت، عجب! می‌ماند. مجلس سیدالشّهدا تشکیل میدهد می‌بینید که یک جای آن ایراد داشت. سخنرانی می‌کند یک جای آن ایراد داشت. کار برای خدا، می‌بیند که همه ...! خدایا ماندم ماندم! این چه قضیه‌ای است که من وقتی یک کاری انجام می‌دهم می‌بینم عجب عجب! اینش برای خودم بود، این برای آن بود، وارد می‌شود قشنگ، خوب وارد می‌شود منتهی خب انسان باید به خدا پناه ببرد و از خدا استمداد کند و گوش بدهد. مهم این است، نه این که وقتی با او صحبت می‌کند دستش را این طوری تا این انگشت بکند در گوشش، نه! گوش بدهد گوش بدهد خدا هم کمک می‌کند آن چه را که راه خیر است در جلوی او قرار می‌دهد.

یکی از رفقا آمده بود می‌گفت من می‌خواهم پنج شب مجلس بگیرم. گفتم برای خدا می‌خواهی یا برای خودت؟ گفت: که برای خدا گفتم پولش را بده من می‌دهم فلانی به جای شما بگیرد گفت باشد. بعد

فردایش که آمد گفت که بسیار خب! به اصطلاح دیدیم یکخرده همچنین بسیار خب او شل است. وقتی آمد گفتم نمی‌خواهم. سفت باید با من صحبت کنی. هان! دیروز که دقایق اوّل بود، بله چشم، هر چه امر بفرمایید. من به این کار ندارم ولی یک روز برو دو روز برو یکخرده با خدا ...، دیدم فایده ندارد گفتم برو پنج روز خودت را بگیر، من سفت می‌خواهم، بله تمام، یک هفته هم بگذرد همین. یک سال هم بگذرد همین. چرا؟ آدم باید جلوی نفوذ شیطان را بگیرد تا بتواند بیشتر فایده ببرد. مگر تو نمی‌خواهی امام حسین ثواب را به تو بدهد؟ هان؟ خب بنده تضمین می‌کنم آن ثواب را به تو می‌دهد به اضافه.

یکی آمده بود بعد از فوت مرحوم آقا، یک زنی بود آمد رفت در مشهد و شروع کرده بود به نمایش، فیلم، تئاتر! اوّل کاری که ما دیدیم دارد انجام می‌شود بالاخره ما هم یک چیزمان می‌شود دیگر، بالاخره ما هم که آرام نمی‌نشینیم، دیگر خدا هر کسی را یک جور خلق کرده دیگر، درست کرده رفیقها را همه را دعوت کرده! مردها را!! زن به مرد چه مربوط است؟

برای چه در خانه‌ات مردها را دعوت کردی؟ زن را خب دعوت کنی بیایند تو را ببیند آن هم دعوت نمی‌خواهد. در حرم ببین، در صحن ببین، در خیابان ببین. در خانه آمدن یعنی چه؟ ما شصتمان خبر دار شد که قضیه چیست! من گفتم بنده نمی‌روم، خب البتّه قضیه تازه بود مرحوم آقا تازه به رحمت خدا رفته بودند دیدم برخورد سفت شاید الآن مناسب نباشد. گذاشتم وقتی که همه رفتند، این هم تمام فکر و همّش این بود که من می‌آیم یا نه؟!! وقتی همه رفتند، آمدند و پرتقال خوردند و شیرینی و بعضی از مردها هم آن جا کار می‌کردند و خلاصه بساط شعبده و بازار مکاره گرم بود، داغ بود. ما هم که این چیزها را پیش آقا یاد گرفته بودیم.

آن آخر سر که همه رفتند من رفتم آن جا نشستم. خیلی خوشحال و فلان و این چیزها، دیگر آمدند و نشستند یک چند تایی بودند و ما چایی خوردیم و خداحافظی کردیم و آمدیم. یکی دو هفته گذشت دیدم یک روضه خانه ایشان هست و نهار هم با آن است و این حرفها، دیدم نه! مثل این که شروع شده!

بساط خیمه شب بازی و شعبده و شعوذه درست است شعوز بازی و اینها شروع شده و [سناریوهای] آن هم دارد یکی یکی می‌آید و ...! رفتم به یک بنده خدایی گفتم که این قضیه چیست که این بساط؟!! گفت نه حالا چیزی نیست، چیز مهمّی نیست! گفتم حالا خدمت شما عرض می‌کنم. چیزی نیست!! یک دو هفته گذشت یکدفعه دیدیم پنج شب روضه [انداختند] رفتم خود همین مخدره را دیدم گفتم خانم من کارتان دارم. گفتم قضیه چیست؟ هی روضه می‌اندازی؟ گفت خب جمع می‌شوند افراد. گفتم خب بیایند منزل من جمع شوند چرا منزل شما جمع شوند؟ گفت: آخر من نذر دارم. گفتم که بسیار خب! شما نگران حکم شرعی هستی؟ پولت را بده به من، بنده درخانه می‌اندازم و به بهترین وجه می‌دهم و قول هم به شما می‌دهم که ثوابش را صد درصد، یکدانه برای خودم برنمی‌دارم، تمام ثوابش را می‌ریزم درکیسه شما. در آن کیف شما می‌ریزم، یک دانه برای خودم برنمی‌دارم. گفت: خب نذر چه می‌شود؟! گفتم آن دیگر به من مربوط است، دیگر قضیه شرعی را شما یکخرده این جا لطف بفرمایید

در این یکی به ما بسپارید. شرعاً آن با من. دیدم نشد، رفتند و با بعضی‌ها صحبت کردند و آنها هم گفتند ایراد ندارد خب انجام شود. آیا این صحیح است؟ این قضیه صحیح است؟ این مسائل صحیح است؟ آدم می‌بیند نه! شیطان می‌آید، از همین راه هم می‌آید و دیدید که آمد و چه کرد و چه شد

سر چشمه شاید گرفتن به میل *** چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

همان موقع اگر قیچی می‌شد، قطع می‌شد، قطع می‌شد.

خب ان‌شاءاللَه که برای مجلس دیگر، رفقا این مطالبی را که عرض کردم اینها را در نظر داشته باشند و می‌خواستم فقط به عنوان یک چندجمله عرض کنم بر این که احکام ا لهی، مبانی اخلاقی و سلوکی مال ۱۴۰۰ سال پیش نیست. جنایاتی که الآن نسبت به بشر مرتکب می‌شوند این جنایات کجا مانند جنایاتی است که در ۱۴۰۰ سال پیش بوده است؟ قساوتی که الآن هست کجا مانند آن قساوتهایی بوده که مانند آن موقع است. برخی را عرض کردم برخی ماند، ان‌شاءاللَه برای مجلس بعد. حالا تا یک چند دقیقه‌ای که الآن حدود یک ساعتی می‌شود.

ما یک مقداری از سؤالهایی که رفقا دادند، این سوالها را یک مقداری عرض کنیم ان‌شاءاللَه بقیه را هم می‌گذاریم برای دفعه‌بعد و اگر رفقا به بنده تذکر بدهند ان‌شاءاللَه این مجلس زودتر انجام بشود که به این سؤالات بهتر بتوانیم برسیم.

تلمیذ: یا هو! به جای یاهو بنویسید بسم‌اللَه الرّحمن الرّحیم. رجعت چیست؟ جواب: به! این سوالهای در حد آب پاش از من بکنید، این سؤالها سؤالهای خیلی مسائل بالا و احتیاجی به صحبت خیلی زیاد دارد. عرض کنم شما رعایت حال بنده را هم بفرمایید که خلاصه ما در حدّهمان توان خود می‌توانیم در خدمت رفقا باشیم. رجعت چیست؟

آن چه را که ما می‌دانیم این است که رجعت عبارت است از رسیدن دنیا از نقطه نظر استعداد به یک مرتبه‌فعلیت نفسانی که بتواند تمام احکام الهی را آن طور که باید و شاید به منصّه ظهور دربیاورد. مقدّمه برای این مسئله، ظهور امام زمان عج‌اللَه تعالی فرجه است که در زمان ظهور حضرت، ظلم برداشته می‌شود ولی ریشه ظلم خشکانده نمی‌شود دقّت کنید ریشه‌ظلم خشکانده نمی‌شود ولی ظلم برداشته

می‌شود، عدالت در همه عالم گسترده می‌شود. امنیت در همه‌عالم گسترده می‌شود و هر کسی می‌تواند به آن چه را که مورد نظر خود اوست به او برسد یک پلّه بالاتر از زمان ظهور هم داریم و آن در جایی است که انسان اصلًا به مرتبه‌ای برسد که حتّی نیت گناه هم نکند. در زمان ظهور ممکن است شخصی نیت گناه کند ولی می‌بیند چوب و فلک است دیگر زمان ظهور مثل الآن نیست که در خیلی از کشورها هر کسی هر غلطی می‌کند و از مصونّیت برخوردار است و از این مسائل. نه! در زمان ظهور آن جا کسی جرات ندارد به خاطر این که فردا حساب است و کتاب است و قانون ولی در زمان رجعت نه! آن تفکر و نیت گناه هم از انسان برداشته می‌شود و انسان به مرتبه فعلیتّی می‌رسد که حدّاقل موقعیتی که نفس انسان دارد این است که به باطن گناه اشراف پیدا می‌کند. به ظلمت گناه اشراف پیدا می‌کند. به کدورت گناه اشراف پیدا می‌کند و در بعضی از اخبار داریم که ائمّه برمی‌گردند و در بعضی از اخبار این که بعضی از آنها، قدر مسلم این است

که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام صادق برمی‌گردند و برای اینها هم عمرهای طولانی ذکر کردند.

سؤال: آیا در همین عالم است و چه کسانی را شامل می‌شود؟ خب جواب را عرض کردم.

سؤال: حقیقت حوض کوثر و نوشیدن از آب آن چیست؟

جواب: حوض کوثر عبارت است از تمثّل حیات و بقاء نفس انسان در عالم آخرت و درعالم بهشت که آن حقیقت حیات و استمرار حیات به واسطه نزول صفات جمالیه و برخورداری از نعمتهایی که آن ارتباط و تعلّق انسان را به مبدأ ربوبی تشکیل می‌دهند، تمثّل آن درعالم قیامت به حوض کوثر است که البتّه از او تعبیر به آثار و رشحات ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است و همین طور حقایق توحیدیه که در این آب و حیات برای همه افراد از اصحاب یمین تا مخلصین و انبیا و معصومین، همه از این حوض کوثر برای ادامه حیات خودشان در بهشت باید استفاده کنند.

سؤال: امام مظهر تام و تجلّی کامل اسماء الهیه

است درباره اسم مضلّ توضیح بفرمایید.

جواب: اسم مضلّ مثل سایر اسامی‌است فرقی بین مضل و هادی نیست هر دو اسم برگشت آن به یک مبدأ است و از یک جا سرچشمه میگیرد. شما خودتان نگاه کنید و ببینید این خنده که می‌کنید آیا از شما هست یانه؟ تبسّم؟ من الآن دارم تبسّم می‌کنم این حکایت از یک صفت باطنی است بعد یکدفعه اخم می‌کنم. هر دوی اینها به چه برمی‌گردد؟ به دو صفت از صفات خود انسان برمی‌گردد. لطف و مرحمت از آثار و بروزات صفات نفسانی است. مشت و لگد هم از آثار صفات نفسانی است که از انسان بروز و ظهور پیدا می‌کند.

صحبت در این است که مضلّ نه به معنای گمراه کننده است بلکه به معنای این است آن فردی را که می‌خواهد گمراه شود راه او را باز می‌کند و مسیر او را هموار می‌کند، بفرما بیا گمراه شو! حالا که خودت می‌خواهی بیا! نه این که دست او را بگیرد از هدایت و بیاندازد در ضلالت. این معنا معنای مضلّ است که البتّه خب این همین همان طور که عرض کردم خیلی

توضیح دارد. خیلی به نحو اجمال بنده عرض می‌کنم تا بتوانم به سؤالها برسم.

اگر در این جلسه اقتضای جواب ندارد مکتوب فرمایید یا حداقل منبعی جهت مطالعه معرفی فرمایید، نمی‌دانم این را از رفقا و دوستان، خودتان سؤال کنید.

سؤال: سؤالاتی که درباره عذرشرعی زنان برای ما پیش می‌آید چگونه بپرسیم؟

جواب: اشکال ندارد این سؤالات همان طوری که هست یا به صورت نامه و یا به صورت سایت می‌توانید مطرح کنید.

سؤال: اگر برایتان مقدور است یکی از خانمها که وارد به این مسائل است معرّفی کنید تا به او مراجعه کنیم

جواب: در مسائل شرعی یک قدری بنده احتیاط می‌کنم و چون مسئله مسئله شرعی است. در جایی که بنده صحبت می‌کنم و می‌بینم جور دیگری مطرح می‌شود درخیلی جاهای دیگر، وای به حال این که ما یک کسی را بخواهیم معرّفی کنیم و مطلب به شکل دیگری بخواهد دربیاید. لذا بهتر این است که

این سؤالها بشود البته با توجّه به آن چه را که در اختیار رفقا قرار داده شده است من گمان می‌کنم که تا حدود زیادی از پرسش، دیگر رفقا بی نیاز شدند.

سؤال: آیا تمام اتّفاقاتی که در طول زندگی رخ میدهد از جانب خدا و امتحان الهی است؟ جواب: انسان باید مطالبی که در زندگی برای او پیش می‌آید [باید] به نحو صحیح با او برخورد کند. شما اصلًا چکار دارید که بدانید این الهی است یا مادّی است یا به خود شما برمی‌گردد؟ شما نگاه کنید کار خودتان را تصحیح کنید، رفتار خودتان را تصحیح کنید و بعد مسائلی که برای انسان پیش می‌آید اینها امتحاناتی است که انسان بایستی از این امتحانات بگذرد. خب همیشه که بر سر سفره برنج زعفرانی و حلوا که نمی‌تواند بنشیند یک مسائل دیگری هم می‌خواهد تا این که بتواند انسان از خیلی از تعلّقات دست بردارد و رد شدن از تعلّقات با خوشی زیاد حاصل نمی‌شود.

سؤال: وقتی امتحانی پیش می‌آید انسان نظر یا عملی انجام می‌دهد که بعد از آن می‌فهمد اشتباه

کرده یا گناه کرده و توبه می‌کند چگونه باید متوجّه شود که توبه او قبول شده است؟

جواب: همین که بگوید استغفراللَه [و] اظهار ندامت می‌کند توبه او قبول است چیز خاصّی نمی‌خواهد.

سؤال: وقتی که همه مسائل و همه چیز از جانب خدا است جبرو اختیار چگونه است؟ لطفاً توضیح بفرمایید.

جواب: مسئله جبر و اختیار مسئله‌مهمّی است که به این دو تا برنمی‌گردد. همین که شما احساس توبه می‌کنید و احساس اشتباه می‌کنید پس این را از خودتان می‌دانید. چون اگر بنده از کسی دیگر بدانم خب نسبت به این هم احساسی ندارم. من فرض کنید که در این جا نشستم می‌بینم یک شخصی می‌آید فرض کنید که چاقویی به دست من میزند، من می‌روم دنبالش و پانسمان می‌کنم به درمان می‌پردازم امّا دیگر خودم را ملامت نمی‌کنم ولی اگر نه! آمدم به جای این که میخی یا پیچی را به جای این که با پیچ گوشتی باز کنم با چاقو باز می‌کنم یکدفعه پیچ درمی‌رود و می‌رود در دستم! این جا جای ملامت

است. با چاقو که پیچ را باز نمی‌کنند، پیچ گوشتی دارد باید با پیچ گوشتی باز کرد. و با ابزار خودش باز کرد. این را من از خودم می‌بینم، آن را از خودم نمی‌بینم. نسبت به او اظهار پشیمانی و ندامت و اینها نمی‌کنم نسبت به این می‌کنم. انسان در همه مسائل هم می‌تواند به همین مسئله توجّه کند.

مسئله جبر و اختیار این را خدمت رفقا عرض کنم به این راحتی و آسانی قابل حل نیست، قابل حل نیست و هر کسی که در این زمینه حتّی بزرگان آمدند و کتاب نوشتند یا آخرش جبری شدند یا آخرش اختیاری شدند یعنی هیچ کدام حدّ وسط را نرفتند. برای روشن شدن این مسئله احتیاج به انکشاف باطن دارد. همین مقدار که عرض کردم برای مطلب کافی است یک وقتی دست شما یک کسی می‌آید جاقو می‌زند از یک جایی رد می‌شوید یک سنگی می‌خورد و خراش برمی‌دارد و خون می‌آید یا می‌شکند یا پایتان فرض کنید که سر می‌خورد. از پلّه دارید می‌آیید پایین، عادی هم می‌آیید، یکدفعه پایتان پیچ میخورد و می‌افتید می‌شکند و یا در می‌رود. این

جا خودتان را ملامت نمی‌کنید ولی یک وقتی نه! سه پلّه یکی دارید می‌آیید پایین، آن جا اگر پایتان پیچ خورد می‌گویند چشمت درآید! یکی یکی می‌آیند پایین. هر دو آمدن است و هر دو از انسان سر زده است یکی طبق قاعده است. طبق قانون است در عین حال مشکل پیش می‌آید اشکال ندارد. یکی نه، انسان به نحو دیگر انجام می‌دهد در آن جا این اشکال هست.

سؤال: شفقت داشتن یعنی چه؟

جواب: یعنی محبّت.

سؤال: آیا شفقت سالک را به مقصد می‌رساند؟

جواب: همه تکالیف انسان را به مقصد می‌رساند اختصاص به شفقت ندارد.

سؤال: آیا با افرادی که به انسان بدی می‌کنند و او را مورد بی‌لطفی قرار می‌دهند باید شفقت ورزید؟

جواب: هر شخصی جای خود دارد آن را هم بله باید انسان نسبت به او هم کاری کند که او شرمنده شود ولکن اگر احساس کرد که نه! قصد سوء استفاده دارد در آن جا مسئله فرق می‌کند و انسان نباید .... چون دربعضی از اوقات انسان وقتی به

کسی محبّت می‌کند می‌گوید عجب آدم ساده‌ای بود گول خورد رفتم گولش زدم. این جور موارد صحیح نیست که انسان همچنین خیلی به توقّعات مردم هم ترتیب اثر بدهد.

سؤال: دعا کردن و طلب درخواست از پروردگار آیا با مقام رضا و تسلیم بودن به مقام مشیت منافات دارد؟

جواب: نه ندارد.

سؤال: باز وقتی با توجه به تمام آداب استجابت دعا دعا کنیم ولی مستجاب نشود چه کار کنیم و علّت چیست؟

جواب: شما در این جا انوار ملکوت مرحوم آقا را بخوانید.

سؤال: لطفا مفهوم طی طولی و طی عرضی [را بیان کنید]

جواب: عرض کردم بنده درحدّی نیستم که .... طی‌طولی مربوط به عوالم سبعه فوق است که عالم ظاهر است و عالم مادّه و بعد عالم مثال و برزخ و بعد ملکوت علیا و ملکوت سفلی و همین طور بعد عالم

جبروت ولاهوت و در مرتبه‌آخر که عالمی‌نیست و [از آن به] عالم فنا تعبیر می‌شود و امّا طی عرضی عبارت است از آثار و ظهورات صفات و اسماء پروردگار در همان عالم. یک وقت شما کره زمین را طی می‌کنید و از مملکتها و بلاد و دریا و کوه و اینها مطّلع می‌شوید، این را می‌گویند طی عرضی یک وقتی نه از کره زمین به کره ماه می‌روید طول را طی می‌کنید و همین طور بالا، این را می‌گویند طولی. نسبت به سماوات درون و غیب هم مسئله به همین کیفیت است.

سؤال: بنابر آن چه که فرمودید که طی ارضی با گناهان قطع می‌شود، با استغفار وتوبه یا زیارت حضرت ابی عبداللَه الحسین ودیگر معصومین، آن قطع و انفصال ایجاد شده با گناه، جبران می‌شود یا خیر؟

جواب: البتّه داریم که انسان گناهی را که مرتکب شد بالاخره یک نعمتی از او فوت خواهد شد و یک حصّه وجودی از او سلب می‌شود، من اغترف ذنباً لن یعد أبداً، وقتی انسان یک ذنبی را مرتکب شود دیگر برنمی‌گردد یعنی یک حصه وجودی از او کم

می‌شود ولکن فضل خدا زیاد است چرا انسان به آن چه را که کم می‌شود باید نگاه کند؟ به آن چه را که در پیش است باید نگاه کند.

سؤال: با توجّه به فرمایش امام جعفر صادق، مگر دین به جز محبّت است؟ آیا فقط با عشق و محبّت می‌توان به مقصد رسید یا این که عقل و عشق با یکدیگر توأم هستند و جدایی ندارند؟ و آیا عشق و محبّت در سلوک عقلانی جایی دارد و این که آیا عقل و عشق دو مرحله جدا از یکدیگر هستند و عشق بدون عقل چیزی نباشد و چیزی جز تخیلات نخواهد بود. لطفاً توضیح بفرمایید.

جواب: چشم من که دارم توضیح می‌دهم، این مثل این می‌ماند که می‌گویند انسان بدون اکسیژن نمی‌تواند زنده بماند و [اگر] اکسیژن نباشد انسان از بین می‌رود، این دلیل می‌شود که انسان غذا نخورد؟ آب نخورد؟ اکسیژن جای خودش را دارد. آب و غذا هم جای خودش را دارد، هر کدام برای خودش. بله! محبّت و عشق می‌آید و انسان را تسلیم می‌کند. عشق یک امر واقعی است. عاشق نمی‌تواند برخلاف

رضای معشوق عمل کند. آن عاشقی که بخواهد راهی را بر خلاف رضای معشوق برود آن عشق به درد عمّه‌اش می‌خورد و هیچ در این جا فایده‌ای ندارد. طرف دارد قربون صدقه‌او می‌رود بعد هم بلند می‌شود می‌رود هزار تا برنامه ....! این چه عشقی است؟ چه محبّتی است؟ این چه مسئله‌ای است؟

عشق آن است که انسان از نقطه نظر تعلّق به معشوق و محبوب، اختیار خود را از دست بدهد و اختیار محبوب را جایگزین کند. این را می‌گویند عشق و محبّت. بله! انسان علاقه دارد، علاقه اشکال ندارد. این علاقه اگر در مسیر محبّت به سوی محبوب برود تبدیل به عشق خواهد شد همان طوری که در لسان ائمّه علیهم‌السّلام ما داریم واجعل قلبی بحبّک متیماً، در دعای کمیل می‌خوانیم که خدایا دل مرا واله و شیدای خودت بگردان، این واله و شیدا یعنی چه؟ یعنی دیگر من خودم را نبینم و فقط هر چه هست تو را می‌بینم واقعاً عاشق به این جا می‌رسد. واقعاً عشق و محبّت انسان را به این جا می‌رساند ولکن آن چیزهایی که در این جاها هست این ها همه خیلی مسائل، مسائل مجازی است.

مسئله عشق آن است که انسان رضای محبوب را بر هر چیزی ترجیح بدهد. خب وقتی که عشق این طور است چطور می‌شود یک شخصی برخلاف محبوبش کار غیر عقلایی انجام دهد؟ چطور ممکن است یک نفر برخلاف نظر محبوبش چیز انجام بدهد؟ من به بعضی از رفقایی که با آنها بیشتر در ارتباط هستم به خاطر بعضی مسائل، عرض می‌کنم که هر چه شما بیشتر به من نزدیک شوید باید احساس کنید که مسئولیت و خطر شما بیشتر است، حالا می‌خواهید بفرمایید. چون من آدمی نیستم که مسامحه کنم. من آدمی نیستم که بگذرم. من آدمی نیستم ...، از اوّل دارم می‌گویم هر کسی می‌خواهد بسم اللَه. هر کسی می‌خواهد بسم اللَه. وقتی انسان نزدیک‌تر باشد به یک نفر، بیشتر باید مراعات کند یا این که نه! حالا که نزدیک هستیم از مصّونیت قانونی برخوردار هستیم. خب این غلط است، این که غلط است. هم در اینجا اماته حق شده است که فی حدّ نفسه غلط است و هم در این جا، خب این مسئله به حساب شخص دیگر تمام می‌شود.

پس بنابراین هر شخص که بیشتر خود را به خدا و مسیر و سلوک و اولیای الهی نزدیکتر احساس می‌کند چکار می‌کند؟ خب رضایت او را به دست می‌آورد. قضیه قضیه آن مادر و آن زن حقه باز [است] که در زمان امیرالمؤمنین آمدند [و] هر دو ادّعای مادری کردند. حضرت فرمودند کاری ندارد من [حق شما را] می‌دهم، شما دو تا مادر هستید، خیلی خب سهم هر کدام را می‌دهم. شمشیر درآوردند، من این بچّه را نصف می‌کنم دیگر، این جا باید نصف کرد دیگر، مثل وقتی که دو نفر نسبت به یک زمین ادّعا کنند خب قاعده چیست؟ نصف می‌کنند، آقا این مال تو و این هم مال تو.

حضرت فرمودند: نصف می‌کنم، نصف را تو ببر منزل، نصف را هم تو ببر. تا شمشیر را کشیدند آن که مادر نبود ایستاد بیر بیر مثل دیوار نگاه کرد! مگر تو مادرش نیستی؟ پس چرا طوریت نشد؟ آن یکی گفت نخواستم، یا علی همه را بده به او، گفت بردار ببر. این عشق این است. این نزدیکی این است. می‌گوید نباشد. چرا؟ چرا این است؟ تا حالا به آن فکر کردید؟ چرا آن مادر در این جا با نامادری تمیز

و تشخیص داده می‌شود؟ چرا؟ چون آن بچّه را جزئی از خودش می‌بیند. احساس می‌کند. شمشیری را که الآن علی می‌خواهد بر سر بچّه بیاورد آن شمشیر را بر سر خودش دارد احساس می‌کند. دیگری نه! او می‌گوید نه! این آدمی‌است که کنار است و بگذار بزند بگذار بزند، هزار نفر هم بمیرند برای او مسئله نیست. لذا یکدفعه می‌ترسد ا! الآن علی به سر من دارد شمشیر می‌زند، این بچّه مثل من است، این حالت را باید ما داشته باشیم. این مسئله که جای بسیار دقّت دارد.

سؤال: سالک در قبال مهمانی‌های شهرستانی که مکرّر به خانه او می‌آیند و اهل رعایت نیستند و زن و مرد مختلط هستند چه وظیفه‌ای دارد؟ آیا می‌تواند از پذیرفتن آنها سرباز زند؟

جواب: این مسئله مربوط به مرد خانه است که آن باید نسبت به این مسئله دقّت داشته باشد ولکن اگر افراد در فضای خودشان هستند این کاری به کار آنها نداشته باشد، غذایشان را بیاورد و چیز کند و خودش، خودش را حفظ کند که درمعرض قرار

نگیرد.

سؤال: در مجالسی که تشکیل می‌شود آیا آوردن اسباب بازی صدادار یا جغجغه برای بچّه‌ها اشکال دارد؟

جواب: بله اشکال دارد و جایز نیست.

سؤال: السلام علیکم. أرجوا ایضاح معنی التّباکی فی عزاء الامام موجزاً؟ ما وظیفة الزوجة إن کان زوجها یتلجّج علی اشیاء کثیرة.

جواب: مسئله تباکی عبارت از این است که انسان در مجلس بنشیند البتّه فارسی از این نظر عرض می‌کنم که بقیه دوستان هم بدانند، بعد عربی: تباکی به این است که انسان نتواند گریه کند، حالت حزن دارد، منتهی باید حالت حزن را درمجالس عزا به یک نحوی اظهار کند نه همین طور بنشیند و نگاه کند به کسی که دارد می‌خواند، سرش را بیاندازد پایین، حالت محزون بودن و متأثرّ بودن از این مسائل، این را تباکی می‌گویند و این ثواب همان بکاء را دارد. در دستگاه امام حسین عربده کشیدن نیست، سر این طرف و آن طرف کوبیدن نیست، دل را باید با عاشورا هماهنگ کرد. نه این که نعره [بزند]، خر

هم می‌تواند خیلی نعره بکشد، از انسان نعره‌اش بالاتر است. دل باید با امام حسین همراه و همگون باشد و آن گریه کردن در اختیار انسان نیست. خود بنده همین طور هستم. یکی از ایرادهایی که بعضی‌ها گرفتند این است که فلانی گریه نمی‌کند یعنی بنده. بنده در مجالس گریه می‌کنم اتّفاقاً گریه‌ام هم می‌آید. استثناءاً در بعضی از موارد، این طور هم نیست. حالا اگر دارویی دوایی قرصی چیزی باشد حاضریم بخوریم تا این که بیشتر گریه کنیم و رفع سوء تفاهم شود از رفقا و دوستان و اینها.

گاهی اوقات خب انسان گریه‌اش می‌گیرد، گاهی گریه‌اش نمی‌گیرد. پدر ما هم همین طور بود. دیگران هم که ما دیدیم این طور بودند. لازم نیست که هر مداحی آمد و هر صحبتی کرد و هر چه گفت آدم همین طور مثل ناودان ...! نه آقا، خب بالاخره اشعار مختلف است، صداها مختلف است، کیفیت ترکیب مختلف است، فضا مختلف است، اینها مسائلی است که دست به دست هم می‌دهد تا این که حالت تأثّر برای انسان پیدا شود. در بعضی از موارد

هست و در بعضی از موارد هم کمتر است. برای امام حسین و ائمّه هم فرق نمی‌کند. می‌گویند تأثّر که داری همین که خودت احساس می‌کنی برای ما کافی است. داد و بیداد کشیدن و هی صدا را بالا آوردن این فقط یک زحمت اضافی است.

سؤال: زن اگر شوهرش بهانه بگیرد چه وظیفه‌ای دارد.

جواب: این است که با او مرافقت کند. در این مسائل که شما بهتر ازمن می‌دانید که چه باید کرد که دل به دست آورد، دل شکستن هنر نمی‌باشد. انسان باید رعایت کند و به نحو صحیح و پسندیده مرافقت کند و خیلی از مطالب هست، رعایت ظرافتهایی که اصلًا جلوی این بهانه‌ها را می‌گیرد، خیلی از مسائل است و خود زنها این مطالب را بهتر می‌دانند.

صحبت راجع به مردان است بله اگر مرد از این لباسهای آستین کوتاه و اینها بپوشند که زن نگاه کند این حرام است و نباید بپوشند.

سؤال: درحج اگر احتمال دارد که کفین را مردان نگاه کنند باید آن را پوشاند؟

جواب: در کفین استثناء است می‌توان پوشاند.

سؤال: اگر انسان از مسئله‌ای از دست شوهر ناراحت شود و شوهر پذیرش تذکر و شنیدن آن را نداشته باشد آیا از نظر خدایی خوب است با شوهر این مسائل را مطرح کرد و حل نمود یا باید صبر نمود؟

جواب: چه اشکال دارد؟ انسان باید با شوهرش هر چیزی را بگوید، هر مطلبی را بگوید شاید این که پذیرفت. نپذیرفت هم نپذیرفت. بالاخره شاید در فضای دیگری هست در افکار دیگری هست و همین طور نحوه گفتن، اینها هم در این مسئله تأثیر دارد ولی گفتن آن علی کلّ حال اشکالی ندارد. در این جا باز ایشان مسئله جبر و اختیار را مطرح کردند که پاسخ بنده همان بود که عرض شد.

سؤال: ببخشید تا چه حد و میزانی باید از شوهر اطاعت کرد؟

جواب: من خیال می‌کنم هزار بار این را توضیح دادم و باز مثل این که این قضیه آن طوری که باید و شاید جا نیفتاده. راجع به این مسئله بارها گفتم البتّه در جلسات دیگر همان طوری که عرض کردم قصد

دارم این مطالب را عرض کنم در جلسات عنوان آن نوارهای عنوان را به آن توجّه کنید بنده در آن جا گفتم که تا چه حد و میزان، این تا چه حد و میزان را بنده نمی‌دانم، آن مخدّره که این را نوشتند بگویند درچه مورد و چه چیزی؟ ببینید سؤال کلّی نکنید.

بنده توضیح دادم در غیر از مسائلی که خلاف شرع است در سایر مسائل انسان باید از شوهر اطاعت کند. فقط در مسائلی که خلاف شرع است که امر به حرام در آن جا مطرح می‌شود و در آن جا پیش می‌آید ولی در بعضی از موارد فرض کنید که رفتن منزل یک شخصی، شوهر می‌آید می‌گوید با هم به منزل فلان شخص برای عیادت برویم یا برای ناهار برویم یا برای فلان مسئله برویم در این گونه موارد هم اطاعت از شوهر لازم نیست یعنی موردی که خارج از حدود منزل است، در این جا نه، زن می‌تواند فرض کنید که بگوید که خب برای من مشکل است نمی‌توانم بیایم امثال ذلک با لحن پسندیده و ملایم می‌تواند این مسئله را مطرح کند. در آن جایی که خارج از حدود منزل است.

ولی در مسائلی که مربوط به منزل است فرض

کنید که غذا چه بخوریم یا مثلًا فرض کنید که چه لباسی مثلًا چیز شود مهمان می‌آید یا نمی‌آید اینها چیزهایی است که باید از شوهر اطاعت کرد و همین طور مسائل دیگر. و اگر بدانیم که ایشان لجبازی می‌کنند باز هم باید رعایت کنیم یا در صورت اجازه برخورد کنیم؟ نه! برخورد صحیح نیست در هر صورت باید همان طوری که عرض کردم انسان راه صحیح برای نفوذ در افراد را پیدا کند و در این زمینه می‌تواند از افراد دیگر کمک بگیرد.

سؤال: آیا یک طلبه به خاطر درس و بحثی که دارد همسرش اجازه دارد مسئولیتی را به او بدهد؟ چه مقدار؟

جواب: طلبه و غیرطلبه فرقی نمی‌کند یعنی خب باید زن این ملاحظه را داشته باشد که اگر شوهرش کار داشت و کار بیرون را قدریش را می‌بایست در منزل بیاورد و بعضی از کارها را در منزل انجام بدهد آیا این کار را می‌کرد که برود به شوهرش بگوید گور پدر کارت و فلان و این حرفها! فعلًا بیا این بچّه را نگه دارد ولو این که کار فردای شوهرش لنگ

بماند؟!! اینها چیزهایی است که باید ملاحظه کرد دیگر، چون طلبه است باید یک چیزی در سرش بخورد. نه! طلبه که شب می‌آید در منزل تازه اوّل مطالعه و اوّل کارش شروع می‌شود و زن باید در این جا با او همراهی کند، همراهی کردن با او ثواب به او می‌دهند. آن مطالب و جایی که او به آن می‌رسد این به او [هم] داده می‌شود و خلاصه بایستی که یک قدری رعایت این قضیه را کرد و مطلب یک قدری مهم است مخصوصاً که اگر طلبه ...، راجع به طلبه خدا حواسش بیشتر از بقیه جمع است.

سؤال: آیا به یک طلبه که با شهریه صد و هفتاد یا هشتاد هزار تومان زندگی می‌کند و مستأجر است و با شصت هزار تومان کرایه و ۱۴۵ قسط با کلّی بدهکاری و .. خمس تعلّق می‌گیرد؟

جواب: نه این تعلّق نمی‌گیرد

و زکات فطره ....؟ چیزی برای او نمی‌ماند که چیزی تعلّق بگیرد.

سؤال: باتوجّه به این که گوش دادن به آهنگ حرام است و ما با اتوبوس مسافرت می‌کنیم و مرتّب یا فیلم است یا ترانه، حکم در این جا چیست؟

جواب: شما نگاه نکنید، در گوشتان هم چیزی بگذارید که موسیقی نباشد الآن هم خب دیگر بالاخره می‌گوییم رادیو را ببند، می‌گویند رادیوی نمی‌دانم کذا است. آقا تلویزیون را ببند تلویزین کذا است، دیگر بالاخره این هم یک قضیه‌ایی شده است. حالا انسان می‌تواند نگاه نکند و فرض کنید که کتاب بخواند و ذهنش را به چیز دیگری مشغول کند به نحوی که گوش ندهد به آهنگ، آهنگ حرام است بأی نحو کان.

سؤال: درختی که آب نجس به پای آن درخت می‌رود خوردن میوه [آن چه حکمی دارد؟] اشکال ندارد.

سؤال: آیا نگاه کردن به فیلمهای خارجی که تنها موی زن آن برهنه می‌باشد برای مردان حرام است؟

جواب: بله نگاه کردن به زنهای خارجی ولو این که موی آنها پیدا باشد نباید نگاه شود. ببینید در باره این مطالب که الآن بنده فقط یک آری یا نه پاسخ می‌دهم، جوابهای توضیحی آن بعداً می‌آید یعنی درجلسات دیگر که کیفیت تأثیر نگاه زن به مرد یا

شنیدن ... که اینها مال جلسات بعد است اصلًا یک جلسه شاید به نگاه فقط بگذرد، یک جلسه فقط به صدا بگذرد یک جلسه به بیرون آمدن از منزل بگذرد یک جلسه مربوط به .... [برای] هر کدام [از اینها] در قفسه‌بندیهای خودش و درجایگاه خودش صحبت خواهیم کرد و در آن جا خواهیم گفت که قضیه نگاه کردن به زن اختصاص به مسلمان و غیر مسلمان ندارد هیچ تفاوتی در این مسئله نمی‌کند. تفاوت فقط برمی‌گردد به خصوصیت خود آن فرد در خارج که مسلمان است و به احترام او یک مطلبی اضافه می‌شود که این خصوصیت در زن خارجی و در زن غیر مسلمان نیست ولی از نظر تأثیری که این نگاه در خود مرد به وجود می‌آورد فرقی نمی‌کند. این که دیگر مسلمان و غیرمسلمان ندارد. این طور نیست که مسیحی دور خودش یک خط کشیده است که اینها فرض کنید تأثیر نگذارد.

سؤال: اگر در خانه شوهر که طلبه است و ادّعای مرام راه آقا را هم می‌کند ولی به راحتی آهنگ گوش می‌دهد، و درس نمی‌خواند و کلاس نمی‌رود خب پس این چه کار می‌کند این که دیگر همه کار می‌کند

و فیلمهایی که حرام است تماشا می‌کند و با زن نامحرم خب این که خیلی دیگر، بحث خیلی دقیق شد، ان‌شاءاللَه بیش از این نفرمودند! چکار باید کنیم؟

جواب: هیچی باید دعا کرد که خدا همه را اصلاح کند دیگر.

سؤال: آیا معرفت به امامان و ائمّه معصومین تلقینی است یاتدریجی؟ چگونه باید در خودمان ایجاد کنیم.

جواب: تدریجی است خب این دفعتا پیدا نمی‌شود این معرفت به واسطه‌مطالعه و تفکر و همین طور به واسطه واردات، وارداتی که برای انسان حاصل می‌شود هی معرفت بیشتر می‌شود.

سؤال: فلسفه اشک چیست؟ چرا می‌گویند اگر یک قطره اشک ریخته شود همه گناهان پاک می‌شود

جواب: خود اشک فلسفه ندارد. شما پیاز هم جلوی چشمتان بگیرید اشکتان می‌آید. اینهایی که فیلم بازی می‌کنند ندیدید؟ این مثل ناودان دارد ...! از کجایش می‌آید این همه اشک و این حرفها؟ حالا

یک پیاز چپانده به اصطلاح در چیزش این نیم ساعت شروع می‌کند به گریه کردن و می‌گویند عجب آدم با رأفت و با شفقتی است!! اشک هم یکی از چیزهایی است مثل اظهار حزن با صدا. یک وقتی شخص ناخداگاه صدایش در روضه به مصیبت بلند می‌شود آن اشکال ندارد. حتّی غش هم بکند اشکال ندارد چه عیب دارد؟! یک وقتی نه! خودش را به غش می‌زند.

الآن این قضیه یادم آمد و یک خرده خالی از تفنّن هم نیست و ساعت هم شد دوازده و خرده‌ای، یکی هم نمی‌گوید آقا ما زندگی داریم، گذشت. الآن شما توصیه به تنظیم روابط می‌کنید و الآن فرض کنید که بله! حالا این را عرض می‌کنم خدمت شما و این نامه را پاسخ می‌دهیم و بقیه هم با عرض شرمندگی برای مجلس دیگر.

دو یا سه سال پیش بود ما مشّرف شدیم زیارت اربعین به کربلا و خب رفتیم در آن جا زیارت کردیم و خیلی شلوغ بود جای سوزن انداختن نبود که چه خبر بود، می‌آمدند. اصلًا فضا و اینها، یک عدّه هم از ایران آمده بودند. اشخاص از ایران و هیئات و

هیئتی‌ها آمده بودند و برای خودشان بساطی داشتند و بساطی داشتند و چه دادها می‌کشیدند و چه بازیها و یکی از آنها بود که اصلًا به کلّ در آن فضا حال همه ما را گرفت و ما واقعاً او را دعا کردیم که خدا شفایش بدهد واقعاً، یک دادها می‌کشید یک چیزهای! یک مرتبه در این دادها افتاد! غش کرد! مثلًا غش کرد! من نگاه کردم گفتم این قیافه او نمی‌آید به غش، این جوری که من دارم از این می‌بینم، آوردند و او را بردند کنار، به همراه یکی از دوستان بودم، همین که داشتیم می‌آمدیم من رفتم یواش گفتم ببین هزار تومانی دارد از جیبش می‌آید بیرون، یک دفعه دست کرد و هزار تومانی را کرد در جیبش، هزار تومانی در کار نبود! این آقایی که غش کرده بود دست کرد این هزار تومانی که دارد از جیبش درمی‌آید این را فرو کند.

این بساط است خلاصه نظایر این ما خیلی در آن جا دیدیم. بعد رو کردم به رفیقم گفتم ببین درحرم امام حسین هم تئاتر است. نگاه کن دو متر تا ضریح فاصله دارد ولی در دو متری امام حسین هم تئاتر

است، دو متری امام حسین هم فیلم است. دو متری امام حسین هم مسخره‌بازی است. دو متری ظاهری، حالا امام حسین که روحش و اینها اصلًا ...! این جا هم بازی است. این جا هم تئاتر است. همان آقا، آن که از دوستانمان بود یکی از دوستان ما بود من دیدم کنار در ایستاده و یک معمّم، یک صداهایی از خودش درمی‌آرود چنان به ضریح چسبیده، داد و بیداد، اصلًا می‌گفتند که این خودش را پاره پاره کرده، همین که آمد برود اصلًا یک قطره اشک اگر به دیوار بود به چشم این هم بود. بعد این رفت یواش به او گفت آقا شیخ همه جا بله این جا هم بله؟!! این هم عبایش را کشید سرش و در رفت! رفت تا این نشناسد که چیست و کیست؟

امام حسین خوب می‌شناسد. افراد را خوب می‌شناسد. دلها را خوب می‌شناسد توجّه‌ها را خوب می‌شناسد. به داد نیست، به گل به سر مالیدن نیست، به این بازیها نیست، به فریاد زدنها نیست و بنده به رفقا عرض کردم که جلوی این مسائل را ما می‌گیریم و برخورد می‌کنیم. اشک کسی درآمد، درآمد. به زور اشک آوردن ما در روایت نداریم، انسان باید بنشیند

مصیبت سیدالشّهدا و ائمّه را بشنود خودش را ببرد در آن فضا، ببرد در آن فضا، خودش را در آن فضا قرار بدهد. قطعاً اشکش میآید، چرا نیاید؟ قطعاً می‌آید. می‌شود مگر کسی آن غل و زنجیر امام سجّاد را که از کربلا به پای آن ...، غل جامعه! نیم ساعت آن غل جامعه‌ای را که به پای امام سجّاد بستند به پای خودمان ببندیم، نیم ساعت، ببینیم قضیه چه می‌شود؟ آن وقت یک امام را بردارند از کربلا حرکت بدهند با شتر حرکت بدهند که در حرکتش فراز و نشیب، خودش باعث بر اشتداد إلم و ناراحتی است و ایجاد زخم می‌کند، بروند تا ابن زیاد و کوفه و از آنجا به شام و این بساط طی شود. می‌شود کسی این حال را واقعاً درک کند و اشکش نیاید؟ ببرد خودش را در آن جا و امام سجّاد را احساس کند و با خود آن حضرت حرکت کند، در کنارش برود که وقتی آن شخص می‌گوید آمدم و آن صحبتها را با امام سجّاد در کنار خرابه شام کردم یک مرتبه دیدم خون از زیر کتف حضرت همین طور دارد سرازیر می‌شود

آن وقت آن آقا در کتابش می‌گوید این امام چهارم نتوانست مانند پدرش شهید بشود!! نتوانست! بیشعور! آن حرکت امام سجّاد با غل و زنجیر بدتر بود یا کشته شدن امام حسین؟ کدام بدتر بود؟ کدام دردش بیشتر بود؟ کدام؟ مصیبت کدام بیشتر بود؟ کلّ مصیبتی که بر امام حسین آمد یک ساعت بود دیگر، تیرهایی که ...، تیر خورد، به قلب خورد به پیشانی خورد به چی خورد، مال حضرت ابالفضل چه بود، فلان، این همه یعنی جنایت به نهایت درجه خودش دیگر، ولی یک ساعت بود. این امام سجّاد روزها را با این غل [و] زنجیر بر بدن برهنه یعنی این دوش و پای حضرت برهنه بود به طوری که تا زمان شهادت امام سجّاد آثار این غل و زنجیر روی بدن حضرت بود. کدام یک از اینها مصیبتش سخت‌تر است؟ صدای این مرد درنمی‌آید، همین طور دارد حرکت می‌کند

حالا چه انسان بلند شود چکار کند؟ داد بکشد چکار کند! خب گریه انسان می‌آید دیگر، انسان ملاحظه کند موسی بن جعفر، هفت سال در زندان، شش سال، بعضی چهار سال گفتند، در زندان، آن

سالهای آخر با غل و زنجیر، نماز می‌خواند با غل و زنجیر، می‌نشست با غل و زنجیر، یک امام سالهای سال در زندان، این دارد کل ما سوی‌اللَه را می‌گرداند. موسی بن جعفر بدنش در زندان است، در عذاب و در این شکنجه‌ها و در این‌ها. روحش کجاست؟ روح او به ماسوی اللَه در عالم وجود هر چه می‌خواهد باشد دارد افاضه می‌کند. ما چه می‌بینیم؟ یک شخصی که فرض کنید که در زندان است و این حرفها.

اشک خودش مسئله‌ای نیست، آبی است که از چشم می‌آید، اتّفاقاً خیلی مفید است، اگر هم نیاید آن سوراخ اشکی بسته می‌شود و مشکلات پیدا می‌شود ولی آن چه که هست ارتباط است. این ارتباط وقتی که برقرار بشود آدم احساس سبکی می‌کند، احساس نشاط می‌کند. احساس انبساط می‌کند می‌بیند رفت در یک فضای دیگر، آن مهم است، هی داد بکشی نمی‌روی، فایده ندارد. این سینه خودت و گلوی خودت را هم پاره کنی فایده ندارد. رفتن در آن فضا، واردشدن، حال و هوای آن

اصحاب سیدالشّهدا را یکخرده پیدا کردن، یک ذرّه پیدا کردن آن است البتّه وقتی که انسان در یک همچنین فضایی قرار می‌گیرد اشکش می‌آید چطور این که گاهی اوقات انسان از شدّت شوق هم اشکش می‌آید. در مجالس ائمّه و اعیاد مگر انسان گاهی اوقات اشکش نمی‌آید؟ خب آن هم اشک است دیگر، آن هم مثل گریه بر امام حسین است. چه عزا باشد چه گریه شوق باشد در اعیاد، تفاوت نمی‌کند و به واسطه وارد شدن، انسان گناهانش ریخته می‌شود؟ چرا ریخته نشود؟ چرا؟ مگر گناه غیر از کدورت است، غیر از کدورت است مگر؟ وقتی که انسان یک گناه انجام می‌دهد حالت کدورت را احساس نمی‌کند؟ آن گناه را که انجام داد حالا که دیگر کاری نمی‌تواند بکند! آن که هست با انسان و هیچ وقت از انسان جدا نمی‌شود کدورت و ظلمتی است که انسان احساس قبض می‌کند. احساس ناراحتی می‌کند آن حالت گناه است دیگر، خب وقتی که انسان وارد در این فضا شود آن حالت کدورت و قبض او از بین می‌رود پس معلوم است که ریخته شد دیگر، دیگر چه می‌خواهی؟ دیگر چه

می‌خواهی؟ ریخته شد دیگر و هر چه این قوی‌تر باشد البتّه اثر بیشتری دارد.

سؤال: چگونه می‌توانیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟

جواب: آن دیگر بسته به میزان علاقه و محبّت و اهتمامی است که ما داریم. گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست. اگر انسان اهتمام داشته باشد که مورد عنایت حضرت باشد طبعاً چکار می‌کند؟!! یک قانون می‌دهم دست شما، هر کاری می‌خواهید بکنید امام زمان را در کنار خودتان ببینید، تمام شد. این می‌شود ارتباط با امام زمان. مگر ما نمی‌گوییم امام زمان از ما به ما نزدیکتر است؟ مگر نمی‌گوییم؟ اولیاء خدا، من شب خیال در ذهنم آمده، خیال، راجع به یک بنده خدایی یک خیالی آمده بود که بروم کاری را انجام بدهم به نظرم هم درست بوده است ولیکن اگر این کار را انجام می‌دادم آن جلوی افراد شرمنده می‌شده آبرویش می‌رفته، من خیال می‌کردم که این باید بشود این به صلاح او است، این طور فکر می‌کردم. خب انسان اشتباه می‌کند، صبح می‌روم

پیش آقا، آقا دارند مشغول نوشتن می‌شوند من هم می‌روم پشت میزم، من هم مشغول کارم می‌شوم. آقا آن جا بودند و من هم این جا. همین جوری که می‌نوشتند، انسان نمی‌تواند به هر خیالی که در ذهنش می‌گذرد جامه عمل بپوشاند اینها خوب نیست آبروی افراد را انسان باید حفظ کند. ایشان از کجا فهمیدند؟ از کجا فهمیدند؟ ایشان می‌فهمند امام زمان نمی‌فهمند؟!! این که سرباز امام زمان است، این که متّصل به امام زمان است، این که شاگرد از امتحان به درآمده‌امام زمان است این می‌فهمد آن امام زمان نمی‌فهمند؟ او خبر از ما ندارد؟

برای این که ما مطالب را به او بگوییم حتما باید چهل شب سهله برویم! چهل شب برویم جمکران در آن چاه برداریم نمی‌دانم از این کاغذها و عریضه‌ها بیاندازیم؟!! آن امام زمانی که در جمکران و سهله فقط بشود او را پیدا کرد آن امام زمان فایده‌ای ندارد، امام زمانی فایده دارد که از خود من به من نزدیکتر است. آن امام زمان است. امام زمانی که از رگ گردن من به من نزدیکتر است آن امام زمان است. امام زمانی که من قبل از این که فکر حتّی در

ذهنم بیاید او آن فکر را می‌داند، آن امام زمان است.

خب می‌خواهیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟ بنده راه آن را می‌گویم، نه مسجد سهله می‌خواهد، نه کوفه می‌خواهد، نه جمکران می‌خواهد، نه چاه جمکران می‌خواهد، نه عریضه نویسی می‌خواهد، همه اینها را بگذارید کنار، احساس کنید واقعاً امام زمان در کنار شما است آن وقت حالا ببینید قضیه چه می‌شود؟!! آن وقت دیگر می‌شود هر کاری را کرد؟ نه دیگر.

شما یک رفیقتان وقتی میآید بغلتان، دست و پایتان را جمع می‌کنید لباستان را می‌روید عوض می‌کنید هر حرفی را نمی‌زنید، الآن من می‌بینم این جناب دستگاهها و ضبطها و دوربینها و اینها جلوی من هست، خب مگر من عقلم را از دست دادم که بیایم هر چه دلم می‌خواهد بگویم که می‌دانم یک ساعت بعد همه دنیا می‌فهمند؟ می‌رود روی سایت و فلان این حرفها. حساب می‌کنم، حرفم را حساب می‌کنم، صحبتم را حساب می‌کنم، می‌سنجم، چه چیزی را بگویم چه چیزی را نگویم؟ باز در آن

خلاف درمی‌آید. می‌گویند آقا این حرفی را که زدید این قضیه چه می‌شود؟ حالا بابا یک کاریش بکن. از یک دوربین فسقلی این قدری من می‌ترسم آن وقت امام زمان را احساس کنم در کنار من است چه احساسی پیدا می‌کنم؟ این مال چیست؟ بخاطر این است که ما در ظاهر گرفتاریم. ما در احساس گرفتاریم. ما در زندان چشم هستیم. نه در فضای قلب و بصیرت. چشم ما می‌بیند دست و پایمان را جمع می‌کنیم، قشنگ.

همین جوری به نماز می‌ایستیم عبایمان این جوری بود بود هم، خب نماز می‌خوانیم، دیگر لازم نیست که ....! امّا تا یک دوربین و تلویزیون می‌گذارند جلویمان و می‌گویند می‌خواهد پخش شود یکدفعه خودمان را درست می‌کنیم، عبا را هی وسط نماز سه دفعه، به جای حمد و سوره خواندن، عبایمان را درست می‌کنیم یک وقت یک میل این طرف و آن طرف نرود این تیپ و ...! مردم قشنگ‌تر ببینند و قشنگ‌تر چیز کنند، چرا؟ چون این فسقلی این چند گرم دارد ما را به بقیه نشان می‌دهد. این نماز شد؟ نه! نماز نیست، فیلم است، دوربین است،

بیچاره برو دوباره نمازت را بخوان، این دوربین است، این نماز از این سقف هم بالاتر نمی‌رود. امّا اگر آمدیم همان جوری که ایستادیم داریم نماز می‌خوانیم و کسی نیست، همان طور جلوی دوربین ایستادیم یک چیزی می‌شویم و همان حالت حضوری را که در آن جا احساس کردیم بیاوریم آنجا که خیلی مشکل است می‌شود روی آن حساب کرد.

امام زمان ما امام زمانی است که از ما به ما نزدیکتر است. مرحوم‌آقای حدّاد می‌فرمودند کور باد آن چشمی‌که صبح از خواب برمی‌خیزد و قبل از افتادن به در و دیوار و پنجره چون انسان از خواب که بیدار می‌شود چشمش به دیوار و پنجره و کمد و [... می‌افتد دیگر ] چشمش نیفتد به امام زمان! این قضیه چیست؟ امام زمان که در اتاق نیست، جسم ظاهر او که در اتاق نیست. یعنی چه؟ آقای حدّاد این را میخواهند بفرمایند: همین نگاه تو که الآن دارد می افتد به این ستون و این ستون می‌آید در نظر تو، این اراده امام زمان است. نخواهد، نمی‌افتد. این است!!

این امام زمان را ما باید احساس کنیم؟ از ظاهر رد شویم و عبور کنیم و به این مرتبه برسیم، وقتی رسیدیم این می‌شود ارتباط.

حالا دیگر آن خودش می‌داند چه جوری با ما عمل کند. آن دیگر مسئله دست خودش است. آن کشتی دست او است و خود او مسئول و راهنما است و هرجا که صلاح بداند خودش به آن کیفیتی که می‌داند آن را هدایت می‌کند. اگر صلاح باشد برای ما، این ارتباط را هم تبدیل به ارتباط ظاهری می‌کند و اگر برای ما صلاح نباشد ارتباط را به ارتباط شهودی مثالی انجام می‌دهد و اگر باز صلاح نباشد به همین ارتباط عقلانی که از هر دوی آنها مهمتر است ما را به آن سمت می‌رساند.

ان‌شاءاللَه تتمّه صحبتها برای مجلس بعد به حول و قوّه الهی.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد